

مجله پژوهشهای اسلامی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره دوم، بهار ۱۳۸۷

تأملی بر برهان صدیقین سینوی و صدرایی در چشم انداز روایات*

دکتر جعفر شاه نظری
عضو هیات علمی دانشگاه اصفهان
نقیسه اهل سرمدی
دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان

چکیده

مسئله اثبات واجب الوجود در فلسفه اسلامی، فصل ویژه ای را به خود اختصاص می دهد و در این میان، برهان صدیقین از براهین پرسابقه و مشهور به شمار می رود.

در تاریخ فلسفه اسلامی تقریرهای متفاوتی از این برهان به چشم می خورد که هر یک دارای نقاط قوت خاصی می باشد. این نوشتار به بیان تقریر این برهان در نظام فلسفی ابن سینا و ملاصدرا اشاره دارد و به تبیین تفاوتها و پیامدهای آنها، همت می گمارد. بیان علامه طباطبایی از برهان صدیقین از خلاصه ترین بیانات است که البته همانگونه که در این مقاله خواهد آمد، ریشه و مبنای این تقریر، به خوبی در تبیین سینوی و صدرایی برهان مشهود است. از آنجا که این برهان در عرصه روایات نیز مورد توجه واقع شده، نگارنده از نظرگاه روایات نیز به روشن ساختن این تفاوتها پرداخته است.

واژگان کلیدی

برهان صدیقین، حقیقت وجود، وجود لابشرط، معیت قیومی.

۱- پیشگفتار

برهان صدیقین از جمله برهین پرسابقه در اثبات حضرت ربّ العالمین است. تاریخ فلسفه اسلامی مشحون از تقریرهای متفاوت این برهان و نقد و اشکالاتی پیرامون هر یک می باشد. امتیاز ویژه این برهان نسبت به سایر برهین در اثبات خداوند، لحاظ نکردن غیر او در اثبات اوست؛ یعنی از حقیقت وجود به اثبات او که جز نفس وجود و حقیقت وجود چیزی نیست، دست می یابیم. در متون دینی ما نیز استدلال به این سبک و اسلوب دیده می شود.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «شهد الله أنه لا اله الا هو...» (آل عمران / ۱۸۲). بدین ترتیب، ذات حق تعالی را شاهد و دلیلی قاطع بر وجود وی می داند. «او لم یکف بربک أنه علی کل شیء شهید» (فضلت / ۵۳). این مضامین بلند و نورانی در کلام حضرت علی (ع) نیز به خوبی مشهود است:

«فهو الذی تشهد له اعلام الوجود... و دلّت علیه اعلام الظهور» (نهج البلاغه، خ ۴۹). و نیز: «یا من دلّ علی ذاته بذاته...» (دعای صباح). اگر در این جملات وزین حضرت «اعلام وجود» و «اعلام ظهور» را اشاره به نفس وجود موجودات و واقعیت آنها بگیریم، می توان چنین گفت که استدلال از نفس وجود موجودات و واقعیت ذوات آنها بر وجود خداوند است؛ یعنی به جای اینکه مخلوقات واسطه در اثبات حضرت حق باشند، خود حقیقت وجود، دالّ بر وجود واجب تعالی است و این همان برهان صدیقین است. امام سجاد علیه السلام نیز در مضامین نورانی صحیفه سجاده، مبدأ تمامی شناختها را ذات حق تعالی به شمار آورده، چنین می فرماید: «بک عرفتنی و انت دللتنی علیک». در این عبارت نورانی، به طور صریح، خود وجود حق تعالی دلیل و مقدمه شناخت و استدلال بر حضرت حق قرار می گیرد.

۲- ابن سینا و برهان صدیقین

ابن سینا در «الأشارات و التنبیها» با بیانی مبسوط به تبیین این برهان می پردازد که فشرده آن چنین است:

موجود یا وجودش از خودش است و یا از خودش نیست. اگر از خودش باشد، پس در واقع همان حقیقت وجود است و اگر از غیر باشد، به آن غیر نقل کلام می کنیم که یا وجودش از خودش است و یا خیر و با ابطال دور و تسلسل حقیقت وجود ثابت می شود (ابن سینا، ۱۴۱۳، ج ۳: ص ۱۹).

سپس، در ادامه اعتراف می‌نماید که جز وجود من حیث هو وجود، امر دیگری مقدمه برهان قرار نمی‌گیرد و لذا برهانش، برهان صدیقین است. (همان: ص ۵۴).

تقریرات شیخ، در سایر آثارش چون «النجاه» و «المبدأ و المعاد»، با اندکی تفاوت در بیش و کمی عبارات، قریب به همین مضمون است.^(۱)

علی‌رغم ادعای خود شیخ در صدیقین دانستن برهانش، ملاصدرا برهان وی را نزدیکترین راه به طریقه صدیقین می‌داند، ولی معتقد است: از آنجا که تأکید برهان بر مفهوم وجود است، نه حقیقت وجود، طریق صدیقین نیست (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱: ص ۲۶). به تبع صدرا اندیشمندان بسیاری نیز پس از وی، همین خط مشی را پیموده‌اند.^(۲) شیخ در مجموعه رسائل در تقریر برهان، چنین می‌آورد:

«اعلم ان الموجود اما ان يكون له سبب في وجوده او لا سبب له ... سواء كان قبل الوجود اذا فرضناه في الذهن او في حاله الوجود ...» (ابن سینا، ۱۴۰۰: ص ۲۴۲).

نگارنده بر این باور است: اینکه شیخ در عبارت فوق می‌فرماید: موجود، خواه صرفاً وجودی ذهنی داشته باشد و یا وجود خارجی هم داشته باشد، در مدعای برهان اثری ندارد، نشانگر این است که مراد ایشان از «الموجود» مفهوم وجود که صرفاً یک امر ذهنی است، نمی‌تواند باشد؛ بلکه مراد و منظور، تحقق داشتن «الموجود» است، حالا چه این تحقق ذهنی باشد و چه خارجی. به عبارت بهتر، ابن سینا، بحث را از «موجود ما» آغاز می‌کند و سپس، با یک حصر عقلی که این «موجود ما» یا واجب است و یا ممکن، بحث را ادامه می‌دهد. این موجود ما هر موجودی می‌تواند باشد. مهم تحقق داشتن و خارجیت داشتن آن است. البته با این دقت که خارج در مقابل ذهن منظور نیست، بلکه خارجیت به معنای فلسفی آن که اعم از ذهن و خارج است، منظور است.

همین که سفسطایی نباشیم، کافی است که موجود ما ای را بپذیریم و سپس، برهان را از آن آغاز کنیم. لذا اگر هم ابن سینا در تقریر مطلب، بحث را از مفهوم وجود شروع نموده است، موجودیت و تحقق داشتن و خارجیت آن را لحاظ کرده است و عبارت خود شیخ در اشارات نشان دهنده این است که وی غیر از نفس وجود، امر دیگری را ملاک قرار نمی‌دهد. از این رو، در نظر نگارنده خارج دانستن برهان شیخ از دسته براهین صدیقین، با این دلیل که استدلال از مفهوم آغاز می‌شود نه از حقیقت وجود، محل تأمل است. گفتار علامه بزرگوار

— شهید مطهری — نیز در پاورقی «اصول فلسفه و روش رئالیسم» پیرامون برهان ابن سینا، از مؤیدات این نظر محسوب می شود:

«در برهان بوعلی، اشیاء واسطه اثبات ذات واجب قرار نگرفته اند... آنچه در برهان بوعلی، وجودش مسلم و قطعی گرفته شده است، مطلق وجود است که نقطه مقابل آن، انکار هستی مطلق است ... همین قدر که سوفسطی نشدیم، یک تقسیم عقلی به کار می بریم که موجود یا واجب است و یا ممکن...» (طباطبایی، ۱۳۶۸، ج ۵: ص ۱۱۹).

البته این مطلب، واضح است که برهان شیخ، حتی اگر صدیقین هم قلمداد شود، از این جهت که امکان ماهوی را ملاک حاجت می داند و امکان، چندین مرتبه متأخر از حاجت است و نمی تواند مناط حاجت واقع شود، با اشکال رو به روست و نیز چون برهان مبتنی بر ابطال دور و تسلسل است، نمی تواند به عنوان اولین مسئله فلسفی قلمداد شود. لذا به فرض صدیقین بودن، اوثق و اشرف از این رو به جهشی نیازمند است تا کمال مطلوب خود را بیابد و این گام ارزشمند در حکمت متعالیه و پس از آن در تقریر شارحان این مکتب با موفقیت برداشته شده است.

۳- ملاصدرا و برهان صدیقین

صاحب حکمت متعالیه در آثار متفاوت به تبیین تقریرهای مختلفی از برهان صدیقین همت می گمارد که هر تقریری واجد امتیازات ویژه ای است. وی در «الشواهد الربوبیه» با تکیه به امکان فقری و اصالت وجود، به اثبات واجب الوجود می پردازد و البته در مسیر برهان به بطلان دور و تسلسل هم نیازمند است. مطابق با نظریه امکان فقری موجود یا متعلق به غیر است و یا غیر متعلق به غیر. صورت دوم که اثبات مدعاست، ولی در صورت اول، این تعلق و قوام به غیر نمی تواند جز به وجود به امر دیگری مربوط شود؛ چون طبق اصالت وجود در خارج جز وجود چیزی نداریم و ماهیت، امری اعتباری است. پس، موجودی که به غیر قوام دارد، این قیام به غیر منتسب به وجود آن است، ولی از آنجا که غیر وجود نمی تواند مقدم وجود باشد، لذا این وجود وابسته خودش یا نیازمند به وجودی قائم به ذات است که باز مطلوب حاصل است و یا اینکه به وجودی قائم است که خود آن وجود، قائم به غیر است. پس با نقل کلام در آن غیر ضمن تمسک به بطلان دور و تسلسل، وجودی قائم به ذات و غیرمتعلق به غیر اثبات خواهد شد. (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ص ۴۹).

این تقریر از برهان شباهت بسیار زیادی به تقریر ابن سینا در اشارات دارد. در هر دو تقریر استدلال از موجود آغاز می‌شود و با یک تقسیم به روش عقلی ادامه می‌یابد و سرانجام، با بطلان دور و تسلسل به مطلوب برهان که همان اثبات واجب الوجود است، ختم می‌گردد. با این تفاوت که در آنجا تکیه بر امکان ماهوی است، ولی اینجا امکان ففقری ملاک برهان قرار می‌گیرد. در آنجا امکان است که ملاک حاجت واقع شده، ولی اینجا فقر و تعلق وجودی مناط احتیاج است.

در کتاب شریف «الاسفار الاربعه» تقریری از برهان صدیقین مشاهده می‌شود که بر مبنای اصالت وجود، تشکیک وجود و وحدت وجود استوار گردیده است. هر چند در آن نیاز به ابطال دور و تسلسل نیست، ولی مقدمات سه گانه مذکور، مبنای برهان قرار می‌گیرد. اعتقاد صدرا بر این است که در صورت تصور درست مقدمات مذکور، تصدیق آنها بدیهی خواهد بود، لذا آن مقدمات تنبیهی تلقی می‌شوند و تقریر فوق را در غایت قوت و متانت می‌داند. (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۶: ص ۱۶).

خلاصه تقریر وی در اسفار چنین است: وجود که موضوع اصالت و تشکیک است، بر طبق نظریه امکان ففقری دو صورت دارد: یا متعلق و وابسته به غیر است یا غیر وابسته، و واضح است که در هر دو صورت، اثبات واجب تعالی را به دنبال دارد؛ زیرا اگر غیر وابسته به غیر و مستغنی از غیر باشد که همان واجب الوجود است و اگر هم متعلق به غیر باشد، چون این تعلق، عین ذات اوست، یعنی ذاتی است عین ربط به علت و ربط بدون مربوط الیه معنا ندارد، وجود علت نتیجه می‌شود و در این صورت نیز اثبات واجب را به دنبال دارد (همان، ص ۱۶-۱۴).

این برهان اگرچه مبتنی بر ابطال دور و تسلسل نمی‌باشد، ولی لحاظ مقدمات مذکور در آن، برهان را جزء چندمین مسئله از مسائل فلسفی قرار می‌دهد و بازده برهان را نیز مقید به حدودی می‌سازد که در مقدمات آن اخذ شده اند و این تقیید مانع از آن می‌شود که مطلوب عرفان که وجود مطلق به اطلاق سعی است، اثبات شود؛ زیرا از آنجا که در تشکیک، کثرت، حقیقی است، اسناد وجود به غیر واجب اسنادی حقیقی است نه مجازی و واجب به عنوان اعلی المراتب سلسله ای قرار می‌گیرد که ممکنات مرتبه نازله همان سلسله را تشکیل می‌دهند.

پس قائلین به تشکیک وجود از ذات احدیت به عنوان وجود بشرط لایاد می‌کنند و در نتیجه، مطلوب عرفان که اثبات حضرت حق به عنوان وجود لابشرط مقسمی است، با تقریر مذکور حاصل نمی‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ص ۷۴۴ - ۷۴۲).

به نظر علامه طباطبائی نیز، با قبول تشکیک وجود و پیمودن طریق صدیقین با تکیه بر آن، وصف «لاحدله» که صدرا به کار می برد، ایجاب عدولی خواهد بود، نه سلب تحصیلی. یعنی حد واجب چنین است که حدی ندارد و لذا این تقریر از برهان نزاهتی را که شایسته است در اثبات حق تعالی واجد باشد، فاقد است (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۶: ص ۲۴).

و این چشم انداز از بزنگاههای تفاوت فلسفه (البته فلسفه ای که ناظر به تشکیک باشد) با بیان روایی تلقی می شود؛ زیرا با کاوش اندکی در احادیث معصومین، اثبات می شود که حضرات معصومین علیهم السلام اطلاق ذاتی را برای حضرت حق قائلند، آن هم به صورت سلب تحصیلی، نه به صورت ایجاب عدولی. زیرا در بیانات آنان حد و حدود به کلی از خداوند منتفی می شود:

«لا ینحدّ بتحدید الحدود» (قاضی سعید قمی، ۱۳۸۱، ج ۱: ص ۱۴۳).

«الذی لیس لصفته حدّ محدود» (نهج البلاغه، خ ۱).

«تعالی عما ینحدّه المحدودون من صفات الاقدار ... فالحد لخلقه مضروب و

الی غیره منسوب» (همان، خ ۶۳).

ذکر این نکته لازم است که بیان مطالب مذکور، نباید موجب نادیده انگاشتن ارزش این برهان گردد؛ زیرا همان گونه که از تقریر برهان هویدا است، در این برهان از حقیقت هستی پی به واجب برده ایم؛ یعنی غیر از حقیقت وجود، واسطه ای واقع نمی شود. علاوه بر آنکه مسئله اثبات توحید واجب نیز در ضمن اثبات واجب تأمین می شود؛ یعنی در ضمن یک برهان هم اصل وجود واجب و هم وحدانیت ذات و صفات او به اثبات می رسد و خود صدرا در اسفار به این مطلب اذعان دارد (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۶: ص ۲۶ - ۲۴).

ملاصدرا در «المشاعر» و «عرشیه» برهان کاملتری بر اثبات واجب الوجود، از

راه تحقق وجود صرف و هستی محض تبیین می نماید.

وی در مشاعر، برهان را از موجود آغاز می کند و چنین ادامه می دهد که موجود یا حقیقت وجود است و یا نیست، اگر هست که مطلوب برهان حاصل است و اگر حقیقت وجود نباشد، باید حتماً به حقیقت وجودی منتهی شود؛ چون در غیر این صورت لازم می آید که هیچ موجودی نداشته باشیم و لازم، بدیهی البطلان است و ملزوم هم باطل. پس حقیقت وجود، موجود است. سپس، در بیان ملازمه چنین می گوید: غیر حقیقت وجود از دو حال خارج نیست: یا نفس و ذات ماهیت است (ماهیت من حیث هی هی) و یا وجود مشوب به عدم. ماهیت که اصلاً نمی تواند موجود باشد، زیرا ماهیت را اگر بنفسه و لایشرط اخذ کنیم، اصلاً

خودش هم خودش نیست، چه رسد به اینکه موجود باشد و اگر هم وجود مشوب به عدم باشد، یعنی به امر مرکبی رسیده ایم که عبارت است از وجود به اضافه خصوصیت دیگری. ولی غیر از وجود چیزی نیست تا جزء قرار گیرد و از آنجا که امر مرکب متأخر از بسائطش است، لذا به سراغ وجود می‌رویم. این وجود اگر بسیط باشد که مطلوب حاصل است و اگر مرکب باشد، باز به همین شیوه ادامه می‌یابد و اگر به حقیقت وجود بسیط در اشیا نرسیم و به صورت دور یا تسلسل ادامه یابد، مستلزم این است که اصلاً موجودی نداشته باشیم؛ ولی از آنجا که برهان را با موجود آغاز کردیم، خلاف فرض و بدیهی البطلان است و حقیقت وجود و صرف الوجود که همان واجب الوجود است، اثبات می‌شود.

نکته بسیار مهم و اساسی که شاهکار صدرا در این برهان محسوب می‌شود، اینکه حقیقت وجود در داخل اشیا ثابت می‌شود؛ یعنی در ضمن یک برهان، هم اصل واجب الوجود (حقیقت وجود) اثبات می‌شود و هم معیت آن با اشیا و این مهم در این تقریر به خوبی روشن است. به عبارتی، هر شیء و هر موجودی در هر موطنی یا حقیقت وجود است و یا قائم به حقیقت وجود. یعنی حقیقت وجود اصل آن شیء و مقوم آن است، نه اینکه اشیا وجودی داشته باشند منفکاً از حقیقت وجود، بلکه هیچ تفکیکی در کار نیست. ما قائم به اویم و او قیوم ماست؛ یعنی در ضمن این تقریر اولاً ثابت می‌شود که حقیقت وجود (و یا صرف الوجود) موجود است و ثانیاً قیوم اشیا است، به طوری که اصل موجودیت اشیا است و دلیل آن، اینکه اگرچه برهان مبتنی بر بطلان دور و تسلسل است، ولی تسلسل را به درون اشیا می‌رساند و اشیا را از درون به حقیقت وجود، متصل می‌کند، آنجا که می‌گوید وجود اشیا اگر صرف نباشد، جزیی غیر از وجود نمی‌تواند داشته باشد و این وجود یا بسیط است و یا مرکب و اگر مرکب باشد، به همین منوال سلسله ادامه می‌یابد. در واقع، تسلسل را درون حقیقت اشیا پیگیری می‌کند نه خارج از اشیا. و این معیتی که در هر موجودی با واجب الوجود اثبات می‌شود، همان مهمی است که به وفور مورد اشاره متون دینی ما واقع شده است. از جمله:

«هو معکم اینما کنتم» (حدید / ۴). و «نحن اقرب الیه من جبل الوریث» (ق / ۱۶).

حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «هو داخل فی الاشیاء لا کشیء داخل فی شیء و خارج عن الاشیاء لا کشیء خارج عن شیء» (اصول کافی، ۱۳۴۸، ج ۱: ص ۱۱۵).

حضرت در حدیث دیگری که به استشهاد کلینی برای طالبان توحید کفایت می‌کند، در بیان کیفیت معیت او با خلق چنین می‌فرمایند که نه چنین است که او در اشیا حلول کرده باشد و نه از آنها مباینیت صرف داشته باشد، بلکه همراهی او به صورت احاطه و قیومی است که نسبت به اشیا دارد:

«لم یحلل فی الاشیاء فیقال هو کائن و لم ینأ عنها فیقال هو منها بائن ... لکنه سبحانه احاط بها علمه و اتقنها صنعه و احصاها حفظه ...» (اصول کافی، ۱۳۴۸، ج ۱: ص ۱۷۵).

در حدیث دیگری توحید واقعی در گرو تمیز حقیقی او از مخلوقات است. به این معنا که بینونیت عزلی بین او و ماسوی مقرر ندانیم، بلکه بینونیت او را از نوع وصفی قلمداد کنیم؛ یعنی هویت ماسوی، هویتی تبعی باشد، به نحوی که اشاره عقلی مستقل به آنها امکان نداشته باشد:

«توحید تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونه صفته لاینونه
عزله» (طوسی، ۱۴۱۳، ج ۱: ص ۴۷۵). به بیان حضرت علی (ع):

«مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله ...» (نهج البلاغه، خ ۱).

نکته مهم اینکه صدرا در این برهان بسان ابن سینا از موجود آغاز می‌کند و مقدماتی را که در اسفار، برای برهان نیاز بود حذف می‌نماید، حال اگر برهان چنین تقریر شود که صدرا موجودات و مخلوقات را نقطه آغازین برای اثبات واجب قلمداد می‌کند، همانطور که در برهان شیخ الرئیس بیان شد، این اشکال رخ می‌نماید که صدیقین نامیدن برهان محل تردید است، ولی اگر بدین صورت بیان شود که «موجود»، چنین است ... الزاماً بر موجوداتی که در اعیان می‌بینیم، صدق نمی‌کند؛ بلکه مراد از «موجود» نفس تحقق داشتن و خارجیت داشتن است و هر چه چنین خصوصیتی داشته باشد، یعنی محقق باشد و خارجیت و واقعیت داشته باشد، می‌تواند مبنا قرار گیرد و چه بسا که اگر هم در وجود محسوسات تردید و یا حتی انکار حاصل شود، خللی به برهان وارد نمی‌آید؛ چون آن تردید و انکار خودش بالاخره، موجودی است محقق و این صلاحیت را دارد که مبدأ برهان قرار گیرد و گفته شود که یا حقیقت وجود است و یا غیر حقیقت وجود و سپس ادامه برهان.

از این رو، اگر برهان به تقریر فوق ارائه گردد، در صدیقین دانستن آن جای تردید نیست و این، همان چکیده تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین است. البته بیانی که ایشان در تقریر برهان دارند، به وضوح مطالب مذکور را می‌رساند. ایشان گام ارزشمندی در جهت ارتقای برهان برداشته‌اند.

۴- علامه طباطبایی و برهان صدیقین

عبارت علامه در اصول فلسفه در تقریر برهان چنین است: «واقعیت هستی، بی هیچ قید و شرط، واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی لا واقعیت نمی شود و چون جهان گذران و هر جزء از اجزاء جهان نفی را می پذیرد، پس عین همان واقعیت نفی ناپذیر نیست». (طباطبایی، ۱۳۶۸، ج ۵: ص ۱۱۶).

ایشان برهان را از اصل واقعیت که همان موضوع فلسفه است، آغاز می کنند. حقیقت و نفس واقعیت نیازی به برهان ندارد؛ چون به عنوان امر بدیهی مورد اتفاق همگان است و صرفاً از نفی سفسطه، پذیرش اصل واقعیت لازم می آید. مدعا در این برهان این است که «واقعیت به نحو ضرورت ازلی موجود است»، یعنی در هیچ ظرفی زوال آن امکان ندارد، زیرا اگر واقعیت ضرورت ازلی نداشته باشد، یعنی زوال آن را در شرایطی ویژه بتوان فرض کرد، باز هم شرایط و مقطعی را به عنوان واقعیت پذیرفته ایم که واقعیت مذکور در آن زایل شده باشد. پس به ناچار واقعیت را اثبات کرده ایم.

امتیاز دیگری که تقریر علامه داراست، همانطور که اشاره شد، اثبات خداوند به عنوان وجود لا بشرط است و این مطلب با بیان روایی ما منطبق است؛ زیرا در حوزه روایی ما، حضرت حق به عنوان واقعیت محض و وجود صرف قلمداد می شود. یعنی حکم به اطلاق ذاتی واجب می شود و برهان علامه نیز، این چنین مطلبی را ثابت می کند؛ چون در این برهان از خداوند به عنوان واقعیت محض که ضرورت ازلی دارد و مقید و مشروط به هیچ حدّ و شرطی حتّی لا حدّی نیست، یاد می شود. براهین نقل شده از ملاصدرا آنجا که با تکیه بر تشکیک وجود اقامه می شود، توان اثبات وجود لا بشرط برای حضرت حق ندارد، ولی وی در گذار از وحدت تشکیکی به وحدت شخصی نهایتاً به برهانی می رسد که برای حضرت حق، اثبات وجود لا بشرط می نماید. به علاوه، نظریه تشکیک از تبیین درست و دقیق وحدت ناتوان است؛ چون بنابراین دیدگاه، مرتبه بالای وجودی در ضمن اینکه همه دارائیهای مرتبه زیرین را داراست، دوگانگی و کثرت آنها نیز حقیقی است و لذا وحدت، امری مفهومی بیش نخواهد بود. بنابراین، وحدت آن گاه درست و حقیقی خواهد شد که مرتبه برتر عین هستی مرتبه زیرین را دارا باشد و اگر چنین شود، مرتبه زیرین اصلاً هستی جداگانه نخواهد داشت و این، همان نظر برتر صدرالمتألهین است که با تبیین قاعده «بسیط الحقیقه» به طور نظام مند به آن دست می یابد.

براهین صدرایی و سینی اگرچه هر دو مقدمه و مبنای برهان علامه واقع می‌شوند، ولی از چشم انداز روایات دارای وجوه تفاوت بسیاری هستند که به اهم آنها اشاره می‌شود:

۱- نتیجه برهان ابن سینا اثبات واجب الوجود است به عنوان علت اولی، یعنی تمامی موجودات در این نظم علی- معلولی منتهی به ذاتی می‌شوند که آن ذات، علت همه اشیاء است، بدون اینکه خود معلول دیگری باشد، ولی مانعی هم ندارد که هر ممکن الوجودی منتهی به واجب الوجودی خاص خود شود و یا خلاصه بیش از یک واجب الوجود فرض شود. به عبارتی، اثبات واجب الوجود در این برهان مستقل از اثبات وحدت واجب الوجود است و جالب این جاست که این طریق متفاوت با بیان روایات است.

اگر در احادیث دقت شود، اثبات واجب الوجود همان یگانه دانستن اوست؛ چنانکه حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «... کمال التصدیق به توحیده...» (نهج البلاغه، خ ۱). یعنی در معارف اسلامی بین اثبات واجب و توحید او تفکیکی وجود ندارد. لذا وجود واجب و وحدت او به عنوان دو امر لاینفک دانسته شده‌اند و این مسئله خود فتح بابی است در روایات مربوط به مسئله وحدت واجب الوجود. توضیح اینکه در روایات به وفور این مطلب مورد تأکید قرار گرفته است که وحدت خداوند از باب اعداد و کمیات نیست، بلکه وحدت او وحدت حقه حقیقه است:

«الاحد بلا تأویل عدد...» (نهج البلاغه، خ ۱۵۲).

«واحدٌ لا من عدد...» (همان، خ ۱۸۵).

یعنی چنین نیست که بعد از اثبات خداوند این سؤال مطرح شود که آیا یک خدا داریم یا دو تا و یا سه تا...؟! بلکه از آنجا که خدایی که مورد تصدیق قرار می‌گیرد، صمد محض است، هیچ جوفی ندارد و فراگیر و بی‌منتهاست، فرض کثرت در او معنی ندارد، لذا تصدیق او همان اقرار به وحدت بسیط اوست. در نتیجه، اثبات و تصدیق او همان توحید اوست. از این رو، در کلام معصوم علیه السلام، چنین آمده است: «توحیده اثباته...»

البته در حکمت متعالیه صدرایی نیز، بیان و سبک روایات مدنظر بوده است، یعنی اصلاً در طبیعت واجب الوجودی که ملاصدرا اثبات می‌کند، فرض کثرت نمی‌شود.

۲- از آنجا که ابن سینا واجب الوجود را به عنوان سرسلسله در ممکنات به اثبات می‌رساند، ممکن است تلقی شود که او احتیاج تک تک ممکنات را به

واجب الوجود نفی می‌کند و تنها این احتیاج را به سرسلسله منتسب می‌داند؛ حال آنکه همان گونه که خود متذکر می‌شود، اگر تک تک ممکنات به واجب محتاج نباشند، احتیاج مجموعه سلسله به واجب معنادار نیست (ابن سینا، ۱۴۱۳، ج ۳: ص ۲۵).

شیخ علاوه بر اینکه احتیاج به واجب را در تک تک ممکنات ملحوظ می‌دارد، از آنجا که علیت واجب را برای ممکنات، علیت وجودی می‌داند، لذا به معیت واجب با ممکنات نیز معترف است (ابن سینا، ۱۳۷۶: ص ۲۶۷).

وی واجب الوجود را حقیقتی می‌داند که با تک تک ممکنات معیت وجودی دارد و جوامع روایی ما مشحون از بیان این معیت هستند. البته اگرچه ابن سینا هم به این مهم دست می‌یابد و این جز همان معیت قیومی چیز دیگری نیست، ولی نکته مهم اینکه این مسیر در ابن سینا ضمن یک برهان و یک سلوک طی نمی‌شود؛ به طوری که ابتدا اثبات واجب الوجود می‌نماید به عنوان علت وجودی موجودات و سپس، از آنجا که هر علت وجودی معیت با معلول دارد، اثبات معیت واجب با ممکنات می‌نماید، ولی - همانگونه که گذشت - این مطلوب در برهان ملاحظه‌شده در «المشاعر» ضمن برهان اثبات واجب الوجود بدون اضافه شدن مقدمه‌ای دیگر حاصل می‌شود.

۳- اگرچه شیخ در برخی آثارش اشاره به امکان فقری دارد و فقر و نیاز را در تمام شئون ممکن الوجود ساری و جاری می‌داند،^(۳) ولی خط مشی وی در برهان صدیقین، منطبق بر امکان ماهوی است؛ حال آنکه در براهین صدیقین صدرایی، بسان روایات و متون دینی، فقر و نیاز در وجود ممکنات ملحوظ است و تکیه برهان بر امکان فقری است؛ یعنی ممکنات موجوداتی نیستند فقیر و وابسته، بلکه موجوداتی هستند عین فقر و احتیاج و شأنی جز عین ربط بودن به علت (واجب الوجود) ندارند.

۵- نتیجه گیری و جمع بندی

برهان صدیقین که از براهین ممتاز و برجسته در اثبات واجب الوجود است، از نظر گاه متون اسلامی نیز، مورد عنایت خاص واقع می‌شود. فلاسفه اسلامی کوشیده‌اند با ارائه تقریرهای متقنی از این برهان ضمن حذف مقدمات اضافی به موجزترین و خلاصه‌ترین شکل این برهان دست یابند و اگرچه این هدف به صورت بارز در بیان علامه طباطبایی جامه عمل به خود پوشیده است، ولی نکته

مهم این است که ریشه این بیان به خوبی در تقریر ابن سینا نیز مشهود است. به عبارت بهتر، برخلاف آنچه ابتدائاً به نظر می‌رسد، در برهان صدیقین سنیوی نقطه آغاز برهان بسان بیان علامه، صرفاً انکار سفسطه و پذیرش اصل واقعیت است. اگرچه احتیاج برهان به ابطال دور و تسلسل و تکیه آن بر امکان ماهوی خود نشان دهنده برتری و پیشرفت تقریر علامه نسبت به بیان سنیوی و صدرائی است، ولی این به این معنا نیست که با این ادعا که ابن سینا استدلالش را از مفهوم آغاز نموده است نه از حقیقت وجود، آن را از جرگه برهین صدیقین خارج بدانیم؛ زیرا همانگونه که گذشت، این ادعا خود اول الکلام است. از این مسئله که بگذریم، خداوندی را که روایات به ما می‌شناسانند، اولاً هیچ حد و مرزی دارا نیست. حتی لا حدی او حدی برایش محسوب نمی‌شود و به اصطلاح فلسفی، وجود لایشرط است و ثانیاً معروف ابتدایی فطرتهاست؛ به این معنا که فطرت خالص بشریت به آسانی به اثبات آن دست می‌یابد و لذا اثبات او نخستین مسئله قبل از اثبات هر اصلی واقع می‌شود.

این دو مهم در عرصه فلسفه اسلامی، طی نظر نهایی ملاحظه در وحدت شخصی وجود و ارتقاء از تشکیک در مراتب به تشکیک در مظاهر و نیز تقریر متقن و موجز علامه از برهان صدیقین حاصل می‌شود.

یادداشتها

۱. رک: الف) ابن سینا، مبدأ و معاد، ص ۲۲.
- ب) ابن سینا، نجات، ص ۵۶۶.
۲. برای نمونه رک: الف) علامه طباطبایی، نه‌ایه الحکمه، ج ۳، ص ۱۹۵.
- ب) حسن زاده آملی، وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، ص ۱۴۷.
۳. به عنوان نمونه رک: ابن سینا، التعليقات، ص ۱۷۹ و ۱۷۸.

کتابنامه

- ۱- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه ای.
- ۲- مفاتیح الجنان.
- ۳- ابن سینا، الاشارات و التنبیهاث تحقیق سلیمان دینا، چاپ دوم، ج ۳، بیروت، مؤسسه نعمان، ۱۴۱۳.
- ۴- ابن سینا، التعليقات، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۹۷۲.
- ۵- ابن سینا، المبدأ و المعاد، به اهتمام عبدالله نورانی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی و دانشگاه مک گیل، ۱۳۶۳.

- ۶- ابن سینا، النجاه من الغرق فی بحر الضلالت، ویرایش محمدتقی دانش پزوه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
- ۷- ابن سینا، الهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن زاده آملی، چاپ اول، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
- ۸- ابن سینا، رسائل، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۰.
- ۹- جوادی آملی، عبدالله، تحریر تمهید القواعد، چاپ اول، تهران، انتشارات الزهرا، ۱۳۷۲.
- ۱۰- حسن زاده آملی، حسن، وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، چاپ اول، تهران، نشر الف. لام. میم، ۱۳۸۳.
- ۱۱- دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، چاپ هشتم، قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۷۹.
- ۱۲- طباطبایی، محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، چاپ دوم، ج ۵، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
- ۱۳- طبرسی، ابی منصور احمدبن علی، الاحتجاج، تحقیق شیخ ابراهیم بهادری، چاپ اول، ج ۱، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۳.
- ۱۴- قاضی سعید قمی، محمد، شرح توحید الصدوق، تصحیح نجفقلی حبیبی، چاپ دوم، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.
- ۱۵- کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۴۸.
- ۱۶- ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، چاپ چهارم، ج ۶، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۰.
- ۱۷- ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، چاپ سوم، ج ۱، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱.
- ۱۸- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح و مقدمه محقق داماد، چاپ اول، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲.
- ۱۹- ملاصدرا، المشاعر، تصحیح و تعلیق اللبونی، چاپ اول، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰.
- ۲۰- ملاصدرا، عرشیه، تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی، اصفهان، انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۱.